

# کلام جدید

جلسه سوم: شبهه مهم تجربه دینی - بخش دوم و پایانی

استاد احسان عبادی

تایپ و تنظیم:  
محمد جواد اسماعیلی

1398

■ نظریات معروف در تجربه دینی

■ نقدی بر سخنان دکتر سروش در باب تجربه دینی

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَّوْاْتَكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ  
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تَمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت  
حجّه بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او  
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

### نظریات معروف در تجربه دینی

در ادامه بحث کلام تجربه دینی را داشتیم که ادامه می دهیم. بحث تجربه دینی در برخی از کتب کلام جدید مفصل  
تر توضیح داده شده است، ولی چون شروع بحث ماست و نمی خواهیم این بحث را خیلی سنگین دنبال کنیم تا  
برای شما قابل درک باشد.

در رابطه با نظریه تجربه دینی چهار نظریه عمده مطرح شده است:

1- نظریه احساسی

2- نظریه ادراک حسی

3- نظریه آقای وین پراودفوت

4- نظریه اصالت طبیعت

5- نظریه برگزیده

حال به توضیح این نظریات می پردازیم.

### نظریه احساسی

همان نظریه مبدع این طرح یعنی آقای شلایرماخر است که در کتاب ایمان مسیحی ادعا می کند تجربه دینی احساس  
تعلق نسبت به یک مبدا است، یا قدرتی متمایز از جهان است یعنی خدا. احساس بکنیم تعلق داریم به یک مبدا.  
از نظر آقای شلایرماخر تجربه دینی بار معرفتی ندارد که آن چنان با عقل و درک صحیح کسی بگوید این تجربه  
دینی من بود، بلکه بیشتر معقوله احساسات است که در آن دخیل است. ایشان گفته که چیزی که تجربه می کنیم  
مستقل از مفاهیم و اعتقادات و اعمال دینی است. فلان جای انجیل با عقل نمی خواند ایرادی ندارد چون پوسته دین

است و شما باید مغز دین را بفهمید و به آن اعتقاد داشته باشید. در حالی که یکی نیست بگوید باید از پوسته به مغز برسید. اما آنها می گفتند احساسی است و تجربه شناختی نیست، پس این نظریه قطعا با نظریه ادیان آسمانی و ابراهیمی سازگار نیست. ادیانی که کتاب دینی دارند و بر اساس تجربه وحی که پیامبر با مبدا هستی یعنی خدا دارد پس قطعا این نظریه سازگار نیست، چون باورها و گزاره های دینی ما یک چیز شناختاری و معرفتی هستند و باید صدق و کذب آنها را بر اساس یک الگو و مبنا در بیاورید که آیا راست است یا دروغ، و بعد بپذیرید. این طور نیست که هر کسی بگوید من شهودی با خدا کردم. از کجا می دانید این شهود درست بوده است. شما یک موضوع مهمی مانند اعتقاد به معاد و اعتقاد به خدا و نبوت را از طریق احساس و تجربه ای که با ارتباط با خدا داشتید به دست آوردید، اما این کار و تجربه ای که دارید ممکن است اشتباه باشد.

### نظریه ادراک حسی



ویلیام آلستون

این نظریه توسط ویلیام آلستون فیلسوف معاصر که متولد 1921 است تبیین شده است. می گوید ساختار تجربه دینی مانند یک ساختار تجربه حسی است. پس این بحث را هم حسی مطرح کرده است. در تجربه دینی هم صاحب تجربه وجود دارد و هم چیزی که می خواهید تجربه کنید یعنی خدا. در دل صاحب تجربه خدا جلوه می کند. یعنی در تجربه دینی خودش و افعالش را به انسان نشان می دهد که انسان قادر است هم خدا را بشناسد و هم افعالش را.

اما سوال و نقد ما این است که از کجا می دانید تجربه دینی یک تجربه موقفی است. اصلا سوال پیش می آید که این اتفاق افتاد که تجربه دینی من یک چیزی بود و تجربه دینی شما هم چیز دیگری بود که صد و هشتاد درجه با نظر من فرق می کند، آن وقت چه کسی حق است. قطعا نمی توانید بگویید هر دو حق است. به قول کسانی که منطق خواندند اجماع نقیضین محال است. نمی توانید بگویید زمان هم سیاه است و هم سفید، یا هم روز است یا هم شب. من می گویم خدا جسم نیست، اما دوست من می گوید خدا جسم است. من می گویم خدا دست و پا ندارد، دوست من می گوید خدا دست و پا دارد. آقای آلستون کدام را باید بپذیریم. این دیدگاه شما هم با وحی و تجربه دینی درست و الهی سازگار نیست. چون در تجربه حسی که شما می گوئید ما اشیا را با حالات و اوصاف و کیفیات حسی

تجربه می کنیم، ولی کسانی که خدا را تجربه می کنند مانند عرفای بزرگ یا اهل بیت، در تجربه های خودشان گفتند خداوند عاری از اوصاف و کیفیات حسی است.

تجربه ای که از خدا داریم یک عارف و یک پیغمبر به قول معروف می گویند علم حضوری است، یعنی به مکاشفه رسیده است. علم حضوری یعنی درک کنید. برای مثال دستتان را درون آتش قرار می دهید و می سوزید. یعنی سوختن را عمیقا درک می کنید انگار در آن حضور دارید.

علم دیگر هم علم حصولی داریم. حصولی از حاصل است یعنی به دست آوردن. من علم ریاضی بلد نیستم و می روم به دست می آورم. ولی علم حضوری حتما درست است اگر بر مبنای درست باشد. پس علم حضوری درست است. آقای آلستون تجربه حسی که شما می گوید علم حضوری نیست، بلکه از حیطه علم حصولی است. من تجربه دینی خودم را به دست می آورم و ممکن است اشتباه باشد. پس قطعاً نمی توانیم با علم حضوری این دو را یکی کنیم.

### نظریه آقای وین پراودفوت

نظریه آقای پراودفوت است. ایشان می گوید نظریه تفکیک ناپذیری تجربه و تفسیر. یعنی می گوید ما هیچ تجربه دینی که تفسیر نشده باشد نداریم. تجربه های دینی که داریم همه قابل تفسیر هستند. هر تجربه شما هم می توانید با مباحث اعتقادی و امور مافوق طبیعی تبیین کنید و عقاید و اعمال دینی ما تفاسیری از این تجربه ها هستند تا آن چیزی را که تجربه کردید با تفسیر برای مردم بگویید. اعتقاد و عقاید و اعمالی که داریم. مثلاً پیامبر تجربه دینی داشته و آمده تفسیر کرده برای ما گفته است که نماز و قرآن این طوری است.

اما این ایراد اینجاست که اگر ما تجربه دینی را از سنخ علم حضوری بدانیم قطعاً برای کسی که به طور کامل حضور و درکش کرد بدون تفسیر قابل حل است. اما اگر می خواهید به دیگران انتقال دهید قطعاً باید آن را تفسیر کنید و برای آنها علم حصولی می شود. پیامبر آنچه را که از تجربه دینی درک کرد علم حضوری ایشان است که عمیقا و حضوراً درک کردند، ولی اگر برای من می خواهند توضیح بدهند علم حصولی می شود، چون من در حال گرفتن علم هستم پس نیاز به تفسیر دارد. اگر هم بگویند این تجربه دینی از سنخ علم حصولی است که باز هم ایرادی که در نظریه دوم بود در اینجا هم نمود پیدا می کند. صراحتاً همیشه نمی توانیم بگوییم علم حصولی حتماً و حتماً از لحاظ علم منطقی درست است.

## نظریه اصالت طبیعت

این نظریه متعلق به آقای والتر استیس است. ایشان در کتاب عرفان و فلسفه، قوانین طبیعی و قوانین طبیعت را می پذیرد و مسائل عرفانی را در غالب طبیعت توجیه می کند. اصالت و اصلیت و محوریت با طبیعت است. برای مثال معجزه و دعا و شفاگرفتن و امثال اینها را قبول ندارد. می گوید اینها جزئی از امور طبیعی است و مافوق طبیعت و ورای این عالم نداریم. اگر اعتقاد داشته باشید به حالات و مکاشفات عرفانی، اینها مخالف طبیعت است و من نمی پذیرم. این نظریه هم آن چنان قدرتمند نیست.



والتر استیس

## نظریه برگزیده

درست است که تجربه های دینی و مکاشفات عرفانی دارای مراتب مختلف هستند. برخی از مراتب آنها از سنخ علم حصولی است و باید از دیگران یاد بگیرید، و برخی از آنها از سنخ علم حضوری است یعنی خودتان عمیقاً اینها را کشف می کنید. پس علم حضوری قطعاً درست است، ولی علم حصولی ممکن است راست باشد ولی اشتباه باشد. پس ما هر تجربه عرفانی را نمی توانیم بگوییم حتماً درست است. تجربه عرفانی که اولاً آن کسی که این تجربه را می کند از درجه بالایی از معنویت برخوردار باشد و این تجربه او هم خلاف دین و خلاف عقل نباشد. برای مثال شخص تجربه دینی کرده که قرآن ناحق است. این تجربه دینی نشد و خاک بر سرش با این تجربه اش. تجربه دینی باید بر مبنای عقل و دین باشد، و فردی هم که تجربه می کند همه مباحث را بلد باشد. هم مباحث دینی و هم مباحث عرفانی، و بعد اگر حرف او با عقل و شرع جور در آمد می توانیم بپذیریم، به شرطی که با اصول قطعی دین تعارض نداشته باشد.

اما سوال پیش می آید که اگر فرد معصوم تجربه دینی را داشته باشد پس چرا در دعوت انبیا گاهها ما تناقض می بینیم یا در اصول ادیان مختلف ما تناقض می بینیم. این چطور قابل حل است. در پاسخ می گوئیم اصول و هسته اصلی دعوت انبیا همه مشترک بود. اصل دعوت به توحید بود. کسی از انبیا نیامد بگوید من از بت پرستی دفاع می کنم. این تناقض محض می شود. کسانی که می گویند مسیحیت بر حق است یعنی مسیحیت فعلی که است و برحق است و اعتقاد دارند که عیسی خدا و پسر خداست و سه تا خدا داریم، اگر این اعتقاد را داشته باشند که بگویند اسلام هم برحق است و ما هم برحق هستیم و یهود هم برحق است، تناقضی آشکار است. چون اسلام صراحتاً می گوید خدا یکی است و دختر و پسر ندارد و شریک ندارد. ولی شما صراحتاً می گوئید شریکی دارد و پسر دارد. پس این دو تناقض دارند و قطعاً یکی اشتباه است. پس تجربه دینی انبیا اصل آن یکی بود ولی به لحاظ مقتضیات زمان و فرهنگ مردم جامعه و سطح فکری مردم ممکن است اختلافاتی در آن باشد، اما جزئیات است اما اصل یکی است. هیچ وقت اصل زیر سوال نمی رود. اصل همیشه یکی است اما فروع ممکن است بر حسب مقتضیات زمان تغییراتی هم حاصل شود.

### نقدی بر سخنان دکتر سروش در باب تجربه دینی

عبدالکریم سروش در کتاب فربه تر از ایدئولوژی و در کتاب بسط تجربه نبوی یک سری مطالبی را می گوید که توضیح می دهیم و نقد هم می کنیم.

کسانی که به تاملات در مورد تجربه دینی پرداختند و این مباحث را کار کردند اموری مانند دین، فرشتگان و شنیدن وحی و حرف زدن با خدا، همه اینها را داخل تجربه دینی آوردند. یعنی معتقد هستند کتب آسمانی تفسیرهای پیامبران از تجربیات درونیشان است. برای مثال حضرت نوح تجربه دینی با خدا داشت و آن را به عنوان اصل و آئین دینی برای مردم خودش تبیین کرد. یا حضرت عیسی و حضرت موسی و پیامبران دیگر هر کدام تجربه دینی خودشان را برای مردم گفتند. پس یک ذات و روح مشترک در میان همه ادیان یک امر مسلم نیست. ممکن است هر پیامبر تجربه دینی خودش را داشته باشد. اتفاقاً چنین چیزی محال است. این حرف ها را سروش می زند. به نظر آقای سروش مقوم و قوام دهنده شخصیت و نبوت انبیا همان تجربه دینی آنهاست.

باید به آقای سروش بگوئیم با این فرق، عارفان هم تجربه دینی دارند. پس تفاوت آنها با انبیا در چیست. آقای سروش می گوید تفاوت در این است که تجربه درونی پیامبر همراه با عنصر ماموریت هم است. یعنی پیامبر عارفی است مانند بقیه عرفا اما مقداری قویتر است، و ماموریت دارد که ابلاغ نماید.



عبدالکریم سروش

این نظریات آنهاست که خطرناک است که وارد جامعه می شود و دین و ایمان جوانان ما را سست می کنند. آنها نبوت را هم تجربه دینی می دانند. می گویند پیامبر هم نوعی تجربه دینی داشت و اعتقاد داشت پیامبر با گذر زمان که از چهل سالگی که نبوت گرفت تا شصت و سه سالگی، هر چقدر که جلوتر می رفت عالم تر می شد و با یقین تر و ثابت قدم تر و شکفته تر و با تجربه تر می شد. در یک کلام پیامبر تر می شد. چون هر جا صحبت از تجربه است صحبت از تکامل هم است.

ظاهر حرفها زیباست اما این سخنان مخالف عصمت است. نمی توانیم بپذیریم. همچنین می گویند جبرئیل تابع پیامبر بود. یعنی پیامبر هر وقت احساس دینی کند به جبرئیل می گفت. به نظر این عده چون دین یک تجربه روحی و اجتماعی پیامبرگونه است لذا اگر پیامبر عمر بیشتر پیدا می کرد حوادث بیشتری هم بر او واقع می شد و قرآن هم از چیزی که اکنون موجود است می توانست چاق تر باشد.

نمی فهمند که عمر پیامبر اگر طولانی تر هم می شد قرآن چاق تر نمی شد. چون آنچه که نیاز بود خدا در قرآن آورد. آیه اکمال یعنی الیوم اکملت لکم دینکم در زمان ذی الحجه آمد که پیامبر دو ماه بعد از دنیا رفتند. اگر قرار بود آیه جدید نازل شود در این دو ماه هم می توانست نازل شود. نازل نشد چون تمام شد، و خداوند آنچه را که برای هدایت بشر نیاز بود در قرآن آورد. یعنی کلیات در قرآن و جزئیات در حدیث است. پس آقای سروش حرف شما غلط است. اگر طولانی بودن عمر پیامبر منجر به بیشتر شدن قرآن بشود، با وجود حضرات معصومین که به تصریح خود پیامبر مقام حضرات معصومین از مقام انبیای بنی اسرائیل هم بالاتر است، چرا وحی بر ائمه نازل نشد که ما دین کامل تری داشته باشیم. در جریان غدیر پیامبر فرمود الیوم اکملت لکم دینکم. به بیان همین آقایان دینی کامل تر



از این امکان داشت و این خلاف حکمت خداست که بندگان خودش را از هدایت بهتر و بیشتر محروم کند. این خلاف است و به نظر ما خداوند حکیم نیست. یعنی خدا عمر پیامبر را زودتر گرفت و نگذاشت قرآن و دین کامل تر شود. این حرف صد در صد اندر اندر غلط است. شما که خودتان را پروفیسور و عالم می دانید کجا این حرف درست است. امثال سروش از اندیشمندان فلسفه دین در غرب متاثر شدند. کسی نمی گوید فلسفه غرب نخوانید. ابتدا دینتان را کامل کنید و اصول عقائد خودتان و مباحث دینی خودتان را تکمیل کنید بعد فلسفه غرب بخوانید. ابتدا اسلام خودتان را کامل کنید. اگر اسلام خودتان را کامل نکنید همین بلایی که بر سر سروش آمد سر شما هم می آید. از نظر آنها چون پیامبر انسانی مانند بقیه انسان هاست پس تجربه دینی ایشان هم انسانی است و وحیانی نیست. پس تجربه دینی دارند و ما هم می توانیم تجربه دینی داشته باشیم. لازمه چنین تفکری در ابلاغ پیام الهی توسط پیامبر ممکن است خطا هم باشد. چون هنگام ابلاغ پیام الهی، پیامبر تجربه دینی خودش را به زبان خودش و الفاظی که از طرف خودش است بیان می کند و احتمال خطا هم در این نوع ابلاغ وجود دارد. پس نظر سروش این است که پیامبر معنا را از خدا می گیرد اما کلماتش متعلق به خود پیامبر است. یعنی خدا معنا و صورت قرآن را به پیامبر نشان داد اما الفاظ قرآن متعلق به خود پیامبر است. مثل اینکه تصویری به شما نشان بدهم بگویم آن چیزی که از تصویر برداشت کردید بنویسید. سروش می گوید قرآن این طوری است. یعنی خدا در مکاشفه و تجربه درونی بر پیامبر تجلی کرد و پیامبر هم مکاشفات خودش را به زبان قابل فهم برای مردم گفت.

خلاصه اینکه این افراد وحی را تجربه درونی پیامبر می دانند. عده دیگری نزول وحی را می پذیرند اما معتقد هستند که دارای الفاظ نبود، بلکه الفاظ آن از شهودات پیامبر آمد و از کلمات خود پیامبر است. آقای سروش وقتی شما تجربه دینی را این طور مطرح می کنید اینکه یقین آوردن نیست. تجربه ای که می خواهد یقینی باشد نیاز به تکرار و مشاهده دارد. دانشمندان می خواهند چیزی را از طریق مشاهده اثبات کنند با یک بار آزمایش که اثبات نمی شود بلکه نیاز به تکرار دارد. اما وحی که نیاز به تکرار ندارد. آمدن وحی همراه با علم حضوری و شهودی است.

نکته بعد این است که هیچ پیامبری، پیامبر دیگر را تکذیب نکرد. آقای سروش شما که می گوید تجربه های دینی پیامبر مانند عرفا است، مگر ما پیامبری داریم که پیامبر قبلی را تکذیب کرده باشد. خیر، اصول یکی بود و پیامبری، پیامبر قبلی خودش را تکذیب نکرد بلکه کامل تر کرد. اما عرفایی داریم که خلاف نظر یکدیگر نظر می دهند. عارفی داریم که سنی است و عارف دیگر شیعه است و گاهی خلاف همدیگر نظر می دهند. پس اصلا نمی توانید بگویید تجربه دینی پیامبر مانند تجربه دینی عرفا و امثال اینهاست. حقیقت انسان و حقیقت وحی ثابت و لا یتغیر است.

اصل دین ثابت است و فرعیات دین به مرور زمان با آمدن انبیا تکامل پیدا کرد. آیا حضرت موسی به مردم گفت: چهار خدا را بپرستید و پیامبر فرمود یک خدا را بپرستید. آقای سروش آیا این منطقی است. متأسفانه برخی افراد در کشور این حرفها را هم می زنند. آقای ملکیان و مجتهد شبستری هم این حرفها را تکرار می کنند.